

گفت‌وگو با حبیب‌پور مدیر اقامتگاه بوم‌گردی خانم کوچک؛

تا زنده‌ام تلاش می‌کنم سنت‌ها گم نشوند

اسما پورزنگی آبادی

همه چیز از عشق و علاقه‌ای شخصی سرچشمه گرفت. عشق و علاقه‌ای که اگر نبود، اکنون در یکی از کوچه‌های بن‌بست حوالی فلکه مشتاق شهر کرمان چراغی روشن نبود و میهمانان ایرانی و خارجی در محله‌ای که تشنه توجیه و رونق است رفت‌وآمد نمی‌کردند؛ چراغی که شیمیا حبیب‌پور در اوج کرونا روشن کرد تا امروز اقامتگاه بوم‌گردی «خانم کوچک» واقع در خیابان شهید اخلاقی (مادر) - کوچه شماره ۵ - به یکی از اماکن پرطرفدار و خاطره‌ساز گردشگری کرمان تبدیل شود.

حبیب‌پور که تحصیل کرده رشته معماری است، بسیار جنگیده و بسیار طاقت آورده تا توانسته این بوم‌گردی را فعال کند و زنده نگه دارد. او سرگذشت خانم کوچک را در صفحه اینستاگرامش به تفصیل نوشته است. اولین قدمی که در راستای علاقه‌اش برداشته مربوط به زمانی است که در خانه‌اش، اتاقی را با تزئینات سنتی می‌آراید. همسر او کارمند صداوسیماست و روزی یکی از همکارانش، این اتاق را که می‌بیند، پیشنهاد ضبط برنامه «زندگی زیباست» تلویزیون در آنجا را می‌دهد. این برنامه سه ماه، در اتاقی که کف آن حصیر و دیوارهایش کاهگلی بود و طاقچه‌هایش را حبیب‌پور که نه گچ‌کار بود و نه استاد بنا، ساخته بود، ضبط شد. پس از مدتی اما، او از خانواده‌اش مجبور به ترک این خانه می‌شوند و همین، مقدمه غم سنگینی برای حبیب‌پور می‌شود که به گفته خودش هشت ماه رهایش نکرد. پدر و مادرش اما به یاری دخترشان شیمیا می‌آیند. او این بار در گوشه حیاط خانه پدری‌اش در خیابان زریسف، اتاق رویاهایش را می‌سازد، توری آنجا کار می‌گذارد و شومینه‌ای نصب می‌کند. رفت‌وآمد میهمانانی که بیش‌تر خانم بودند، شروع می‌شود و او به همراه مادرش، با پخت صبحانه از آن‌ها پذیرایی می‌کند. بعد از مدتی، خیلی اتفاقی و از طریق یک آگهی فروش خانه‌ای که اکنون بوم‌گردی خانم کوچک شده، به این مکان جدید می‌آید و بساط رویاهایش را پهن می‌کند. خرید این خانه دو میلیاردی اما برای حبیب‌پور به این سادگی رقم نمی‌خورد. هرچه که با همسرش داشته‌اند می‌فروشند، برادرش هم به کمک می‌آید اما باز هم، پول جور نمی‌شود تا اینکه پدرش تصمیم می‌گیرد خانه مادری‌اش را که ۲۰ سال بعد از فوت او، به یادگار نگه داشته و بفروشد تا آرزوی دخترش برآورده شود. خانم کوچک نام مادر بزرگ مرحوم اوست که حبیب‌پور به احترام کاری که پدرش کرده، نامش را بر اقامتگاه گذاشت.

در گفت‌وگویی که در ادامه می‌خوانید، حبیب‌پور از وضعیت فعلی و مسائل و مشکلاتی که دارند می‌گوید.

این اقامتگاه هم برای شب‌مانی و هم برای برگزاری رویدادها و هم صرف وعده‌های غذایی، مهیاست.

در هر ساعتی از روز به آنجا سر بزنید، می‌توانید کنار حوض فیروزه‌های میان حیاط بنشینید و با چای خوش‌طعم و رنگ سمآوری که گوشه حیاط است، از خودتان در فضایی مملو از آرامش پذیرایی کنید و بیاسپید.

خانم حبیب‌پور، حدود دو سال است که اقامتگاه خانم کوچک فعال شده است. پیش از راه‌اندازی این بوم‌گردی، سختی‌های زیادی را متحمل شدید. می‌خواهم بدانم با روشن شدن چراغ اینجا، سختی‌ها به پایان رسید؟

وقتی چراغ بوم‌گردی روشن شد، شکل مشکلات عوض شد. این اقامتگاه در دوران کرونا راه‌اندازی شد و زمانی بود که کسی نه

رستوران می‌رفت و نه سفر، و محدودیت‌های زیادی برای فعالیت اماکن گردشگری ایجاد شده بود. ما مانده بودیم با کلی قسط و قرض و بدهی که برای تجهیز و مهیا کردن این خانه هزینه کرده بودیم و دست‌مان هم کاملا خالی بود. آن دوران هرکاری می‌خواستیم انجام بدهم چک می‌دادم و اینکه چک‌ها باید پاس بشود، نگرانی بزرگی برایم بود. مدتی خیلی برایم سخت گذشت. مقداری پدرم کمک کرد که راه‌گشا بود. روز اول حدود ۱۰ نفر پرسنل داشتیم اما وقتی کرونا اوج گرفت، همه در خانه نشستند و کسی نمی‌آمد و توانایی پرداخت حقوق پرسنل را نداشتیم. بدهی هم داشتیم. با وجود این شرایط، پرسنل خیلی مراعات شرایط را داشتند و حتی می‌گفتند اگر این ماه حقوق ندهی، ما صبر می‌کنیم شاید از ماه بعد، وضع بهتر بشود؛ با وجود اینکه همه سرپرست خانواده بودند خیلی همراهی‌ام کردند ولی واقعیت این بود که زندگی این افراد هم هزینه داشت و من باید فکری می‌کردم. بنابراین، از آن‌ها خواستم که جای دیگری سر کار بروند چون نمی‌توانستم حقوق بدهم.

یعنی تا اقامتگاه افتتاح شد، متوجه شدید که هزینه‌ها پوشش داده نمی‌شود؟ مدت کوتاهی پس از افتتاح، شرایط کمی خوب بود ولی ناگهان یک موج از کرونا شروع و همه جا تعطیل شد و ما هم دیگر مشتری نداشتیم. در این وضعیت، مجبور شدیم با پرسنل قطع همکاری کنیم و تنها یک نفر را نگه داشتیم. بسیار روزهای سختی بود اما مدام با خودم می‌گفتم باید راهی پیدا کنم تا بدهی‌ها پرداخت شود، تا اینکه از خود شرایط کرونا استفاده کردم. از خودم پرسیدم الان نیاز مردم چیست؟ دیدم در آن روزها، در اکثر خانواده‌ها با همه یا تعدادی از اعضا، میتلا به کرونا شده‌اند و به سوپ نیاز دارند. پزشک به چند نفری که در فامیل ما بیمار شده بودند، سوپ بلدرچین و کبک را توصیه کرده بود. من هم تصمیم گرفتم همین دو نوع سوپ را بیزم. روزانه حدود ۶۰ تا ۷۰ کیلو سوپ بلدرچین و کبک و بوقلمون با قلم شتر می‌پختم. تنها شانس که داشتیم و الان آن را نداریم این بود که آن زمان اینستاگرام فیلتر نشده بود. از لحظه خرید سبزی، استوری می‌گرفتم تا وقتی که سوپ آماده می‌شد. سفارش‌ها شروع شد. از همسرم بسیار ممنونم و تشکر ویژه از ایشان دارم که در تمام مسیر خیلی همراه بودند. با اینکه ایشان خودشان شاغل در صداوسیما هستند، با موتور، سفارش‌هایی که داده می‌شد را به مشتریان می‌رساندند. بازخوردهایی که می‌گرفتم خیلی امیدوارکننده بود. می‌گفتند خدا خیرتان بدهد که به ما در این شرایط بیماری کمک کردید. بعد از مدتی، گفته شد که برای میتلایانی که زیاد سرفه می‌زنند، خودآب مناسب است. این را هم به منو اضافه کردم. هر غذایی که برای بیماران کرونا مناسب بود و از آن مطلع می‌شدم را اضافه می‌کردم و خوشبختانه فروش خوبی هم داشتیم و همین باعث شد که در پرداخت هزینه‌ها نمایم. کرونا که کمتر شد، دوباره توانستم پرسنل را برگردانم. بسیار پرسنل خوب و دلسوزی دارم و چه خودم باشم و چه نباشم، امور را پیش می‌برند و از همه آن‌ها ممنونم.

الان اوضاع چطور است؟ راضی هستم اما هنوز به ثبات نرسیده و فراز و نشیب دارد. بعد از اعتراضات خیلی افت شدیدی در تعداد مشتریان داشتیم. هم به دلیل اینکه گردشگری کشور از این شرایط متأثر شد و هم اینکه اقامتگاه ما در محله‌ای است که شاید کمتر کسی بتواند به راحتی آن را پیدا کند؛ قبلا از طریق اینستاگرام می‌توانستم اینجا را بهتر معرفی کنم اما الان اینستاگرام فیلتر شده و خیلی کار ما سخت



شده است.

گردشگر خارجی هم تا حالا داشتید؟ بله. تا حالا تعداد زیادی گردشگر خارجی داشتیم که همه هم خوشبختانه راضی بوده‌اند.

در حال حاضر، همه بخش‌های گردشگری با کمبود مشتری مواجهند. به جز این، به عنوان یک بوم‌گردی در شهر کرمان با چه چالشی مواجهید؟

هزینه‌های آب و برق و گاز بسیار سنگین است. هر ماه، قبض‌های دو میلیونی و سه میلیونی آب و گاز را باید پرداخت کنم. از طریق میراث‌فرهنگی این مشکل را پیگیری هم کردم، نامه‌ای به شرکت آب نوشتند و گفتند باید سهمیه بخری. هزینه خرید سهمیه آب اما ۲۰ میلیون تومان است که توان پرداختش را ندارم.

سهمیه آب بخرید یعنی تعرفه را تغییر بدهند؟

یعنی امتیازی بخریم که بعد از آن، هزینه‌ها به صورت تصاعدی افزایش پیدا نکند. الان واقعا دست‌مان خالی است و نمی‌توانیم چنین هزینه‌ای را بپردازیم. درباره هزینه گاز هم وضعیت همین‌طور است. برای یکی از همکارانم، قبض ۲۲ میلیونی گاز آمده است. مگر چقدر درآمد داریم که چنین قبض‌هایی را بتوانیم بپردازیم؟ از دیگر مشکلاتی که داریم این است که برخی از مسافران هزینه بوم‌گردی می‌دهند اما انتظار خدماتی در حد هتل دارند در حالی که بوم‌گردی یعنی زندگی در اتاقی که سبک زندگی قدیمی را بتوانی تجربه کنی و با هتل بسیار تفاوت دارد. **نظرتان درباره این محله‌ای که هستید چیست؟**

این منطقه مقداری مشکلاتی دارد اما این خانه‌ها هم چون قدیمی هستند هیچ‌وقت در بافت جدید شهر نیستند. متناسفانه تعداد زیادی از این خانه‌ها در حال تخریب است. من همین الان چند خانه خیلی بزرگ قدیمی را می‌شناسم که متروکه مانده است. حتی مالک یکی از خانه‌ها در بافت تاریخی به من پیشنهاد داد که آن خانه را مثل خانم کوچک تبدیل کنم اما گفتم نمی‌توانم. باید از احیای این خانه‌ها حمایت شود. همین خانه‌ای که مثال زدم، به هفت میلیارد تومان برای مرمت نیاز دارد. مگر از عهده هرکسی برمی‌آید. در یزد چقدر از این خانه‌ها مرمت و احیا شده است. در کرمان چرا این‌طور نیست؟ باید از مالکان این خانه‌ها حمایت شود که بتوانند خانه قدیمی و تاریخی که دارند را مرمت و احیا کنند. وقتی این حمایت نباشد، مالک مدتی که جست‌وجو کرد و کسی را پیدا نکرد تا برای مرمت و احیا کمک کند، بساز و بفروش که فراوان است، با لودر خانه را صاف می‌کنند و تمام.

با وجود همه مشکلاتی که وجود دارد، هیچ‌وقت دلسرد نشده‌اید؟

دلسرد شده‌ام، عصبی شده‌ام و گاهی اوقات شاک می‌شوم ولی هدفم خیلی بزرگ‌تر و جلوتر از این‌هاست و سعی می‌کنم در حالت دلسردی و نومیدی نمانم. یکی از مسائلی که با آن مواجهم، عدم همراهی

خودتان را موفق می‌دانید؟ به اهدافی که می‌خواستید رسیدید؟

نمی‌گویم خیلی موفق شدم ولی همین که در شرایط کرونا و سختی‌های زیادی که بود توانستم چراغ بوم‌گردی را روشن نگه دارم، احساس می‌کنم موفقم. بسیاری از باغ‌رستوران‌های بزرگ در این یکی، دو سال ورشکسته و تعطیل شدند.

به‌عنوان یک کارآفرین، بزرگ‌ترین چالش بر سر راه کارآفرینی را در کرمان چه می‌دانید؟ در حوزه گردشگری، مسئولین باید حمایت و پشتیبانی بیش‌تری داشته باشند. خیلی‌ها ایده‌هایی دارند تا کسب‌وکاری راه‌اندازی کنند ولی دست‌شان خالی است و نیاز به سرمایه اولیه دارند. برای کسب مجوز هم مسیر بسیار طولانی باید طی شود که ای کاش این‌طور نبود.

به عنوان یکی از واحدهای بوم‌گردی در شهر کرمان با شهرداری چالشی ندارید؟

اتفاقاً به‌شدت از شهرداری گلایه‌مندم. دو سال پیش و همان اوایل کار، به شهرداری مراجعه کردم و یک تابلوی راهنما برای اقامتگاه خریداری کردم تا جلوی کوچه نصب شود. با هزینه نصب، ۸۰۰ هزار تومان از ما گرفتند. تابلو نصب شد ولی بعد از حدود چهار ماه تابلو را برداشتند. پیگیری کردم، گفتند که حتما عوارض تابلو را ندادید، برداشته شده. درباره عوارض پرسیدم، گفتند سالانه ۲۰۰ هزار تومان باید بپردازید.

گفتم که هنوز یک سال نشده. لاقل به من اطلاع می‌دادید تا این پول را بپردازم نه اینکه تابلو را به این زودی جمع کنید. وقتی هم این رفتار شهرداری را دیدم، قید نصب تابلوی راهنما را زدم و دیگر هم پیگیری نکردم.

درباره نظافت محله و جمع‌آوری زباله‌ها مشکلی ندارید؟

نه. خوشبختانه زباله‌ها جمع‌آوری می‌شود ولی در این محله‌ها، زباله‌گرد زیاد هست، قبل از اینکه شهرداری زباله‌ها را جمع کند، می‌آیند و پاکت‌ها را باز می‌کنند و وضعیت بدی درست می‌شود.

آینده این شغل را چطور می‌بینید؟ با توجه به اینکه بخش زیادی از جامعه به مدرنیته روی آورده، مشاغل این‌چنینی چه آینده‌ای خواهند داشت؟

من در پیچ اینستاگرام خانم کوچکی نوشته‌ام. حافظ سنت‌های اصیل کرمانی، شخصا اینجا هستم تا به اندازه توانم تلاش کنم که سنت‌ها گم نشود و گفته‌ام تا لحظه‌ای که نفس می‌کشم از این تلاش دست برنمی‌دارم. من به معنای واقعی کلمه، عاشق سنت‌ها هستم. می‌توانستم جای سمآوری که روی میز گوشه حیاط است، در همه اتاق‌ها کتری برقی بگذارم تا مسافران خودشان چای درست کنند. من هم در این وضعیت راحت‌تر بودم ولی اینکه مسافر و میهمان ما، خودش بیاید و چای از اینجا بردارد، لذت و حس‌وحال دیگری دارد. من هم شست‌وشو و زحمت این کار را به جان می‌خرم تا میهمانم لذت ببرد.

به کسانی که می‌خواهند وارد این شغل بشوند چه توصیه‌ای دارید؟

باید حتما به این کار عشق و علاقه داشته باشند. برخی می‌گویند بوم‌گردی راه‌اندازی کنیم چون وام‌های خوبی می‌دهند. باید بگویم از این خبرها نیست. ما خیلی دودیدیم و پیگیری کردیم. برایم یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان وام نوشتند، طرح هم نوشتیم ولی فقط ۱۰۰ میلیون تومان وام توانستیم از میراث‌فرهنگی بگیریم. البته قبل از ما، خیلی وام می‌دادند و بعضی‌ها هم گرفتند و کار چندان هم انجام ندادند. باید حتما عشق به این کار وجود داشته باشد.

برخی از همسایگان است. اینجا قبلا یک خانه معمولی متعلق به دکتر توکلی رئیس مرکز بهداشت بود که بعد از فوت ایشان، دخترشان خانه را فروختند. این بوم‌گردی راه‌اندازی که شد، چراغی در کوچه روشن شد ولی برخی همسایگان هنوز این شرایط جدید را نمی‌توانند بپذیرند و گاهی مشکلاتی پیش می‌آید.

در متنی که اوایل شروع فعالیت این اقامتگاه در اینستاگرام درباره سرگذشت خانم کوچیک نوشته بودید، گفته بودید ضعف‌هایی دارم و تلاش می‌کنم آن را برطرف می‌کنم و همان‌جا اصولی را ذکر کرده بودید که انگار مانع‌بافست خانم کوچک باشد. نوشته بودید با همه کمبودهایی که داریم و منوی ما کامل نیست ولی دستم خالی است، به من مهلت بدهید تا آن را رفع کنم ولی قول می‌دهم که هیچ‌وقت اینجا دروغ و ریا و گوشت یخ زده و برنج هندی و رنگ زعفران و صدها تقلب دیگر برای ارزان شدن غذا نباشد. با وجود شرایط جدید اقتصادی و افزایش هزینه‌ها، همچنان بر سر این قولی که دادید هستید؟

صد در صد. همیشه به پرسنل گفتم سفرهای که جلوی میهمان است انگار جلوی فرزند و خانواده خودتان است. گاهی مشتری می‌آید و می‌پرسد: چلو قرمه‌ای که دارید گوسفندی است؟ صادقانه می‌گویم: نه. گوشت گوسفند و گاو قاطی است ولی الان روی منو نوشتم: چلو قرمه گوسفندی چون گوشت خالص گوسفند است. صداقت داشتن با مشتری برایم بسیار اهمیت دارد.

در شهر کرمان، اگر اشتباه نکنم، شما تنها مدیر بوم‌گردی خانم هستید. زن بودن، شما کار را سخت‌تر نکرده است؟

نه. تا حالا به شرایطی برنخوردم که زن بودنم، مانع و چالشی برای پیشبرد کارهایم باشم.

به جز مدیریت بوم‌گردی، شما نقش همسری و مادری را هم دارید. تقارن این نقش‌ها را چطور مدیریت می‌کنید؟

من سه فرزند ۱۱، ۱۸ و ۱۹ ساله دارم. اینکه همزمان به همه کارها رسیدگی کنم خیلی سخت است. قبلا خانم دورتر از بوم‌گردی بود، ظاهر که می‌شد، باید به سرعت خودم را به خانه می‌رساندم و دوباره برمی‌گشتم. حتما بچه‌هایم هم اذیت بودند. هر بچه‌ای دوست دارد که مادرش همیشه کنارش باشد اما من به دلیل شرایط کاری‌ام، نمی‌توانستم همیشه باشم و این، برای خودم هم سخت بود ولی چاره‌ای نداشتیم. بعد از مدتی، توانستیم به همین‌جا و کنار بوم‌گردی نقل‌مکان کنیم که الان مقداری کار ساده‌تر شده و به راحتی می‌توانم به خانواده‌ام سر بزنم و کنار هم باشیم. البته همچنان، مجبورم شب و روز سر کار باشم.

در برابر مسافران و میهمانانم مسئولیت دارم. شب‌ها از اینجا که خداحافظی می‌کنم تا دم صبح در حال رصد اوضاع بوم‌گردی هستم. وقتی با خانواده در سفر هستیم، مدام تلفنم زنگ می‌خورد و باید جواب بدهم.